

## ( درس هفتاد و نهم — در کلامهای دایره بر کلمات حرف طاء )

طامع . طلوع . طایفه . طاعت . طاعت . اطاعت . مطاع . مطاع .

طوع . مطاوع . مطاوعه . مطاوعه خذما . خطابه . خاطی . خاطین

طاعت نیک از طامع نیکست **ا**کسر قدرت نیک هم باشد

طلوع صبیح کاتب طایفه صبیح صادق است

طاعت زیبا به از خاتم دیبا سیمای کشاده به از سینی پوشیده

طاعت زیبا به از خاتم دیبا پنی مایوس مپکنی عبوس و بان

اطاعت سلطان طاعت بزدانست بشرط اینکه سلطان مطاع بزدان باشد

مطیع تغل باش تا مطاع عقلا بانمی

در مصالحه طوع باطنی نداشته بانمی وجه انصالحه بر تو حرام است

اول آیین تمدن و تربیت مطاوعت بر احکام سرپرست است

تدریس بی مطالعه ناپیس است

افتعال برای مطاوعه است نه مطاوعه برای افتعال

اشد جزای خطبه تقدیم علیه است والا مجازات بالسویه

حمائی که خطا واقع شود لابق عنوانست ولی بکمر تبه یاد و مرتبه یاسه مرتبه

خطای خاطین را مرکوز خاطر نکن که خاطی خود خیال بوده است

خاطی اگر بر خطای خود اذعان نکند حکم عامد دارد و سیاست لازم است

عفو بر دستان و نقل مجلس دوستان کنی امر به معروف کرده یا اشاعه منکر ؟

از محاسن خط بحسن مناقعات کن و خطا ظیرا وقعی مکنذار

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید.

۸۱۰

( درس هتتادم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طا )

باطل . بطلان . ابطال . اباطیل . بطالت . مبطل . مبطلات . شرط  
شروط . شرایط . مشروط . مشروطه . شرطه .

باطل نکو تا باطل نشوی و عاقل نه منین تا قلم بطلان بر خود نکشی

باطل عبارت از آن بیکار است که کارش تخفیف اباطیل باشد

ابطال عبادت ولو اعدت کفی عصبانست

باباطیل آمال و اضایل اعمال خود را باطل نما

باباطال دیگران صحت خود را مرسان که این خود عین بطلانست

به بطلات عمر خود را مکذران و باره کسان نخل وجود ترا از پامانسان

یکخطاطه غصبی در اباس مبطل نماز است تا چه رسد بخود لیا

یکی از مبطلات نماز بی رضایت خباط و بز از است بر نهطیل طاب مابوس

با خدا شرط کن که دیگر با کسی شرط نبندی

تمام حسنات مشروطه است مگر محبت علی که حسنه بلا شرطست

در عبادات مشروطه اگر شرط موجود نباشد عبادت باطل است

شرایط عبادت بعمل نیاید عبادت عصبانست مگر نسیان باشد

شرط حرمت بر سلطان مشروطه بودن سلطنت است و مشروطه بودن احکام

سلطنت مشروطه سلاطین باقیست تا بقای شرایط قانون

اهم شروط سلاطین مشروطه قبول قانون مشروطینست

کشتی شکسته کان ماترا باد شرطه فقط اهتر از یرق مشروطه است

## ( درس هشتاد و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط )

طریق . طرق . طریقه . خراط . خریطه . خیاط . خیاطت . طبیح  
 طبایح . مطبوع . مطبیح . طویح . شوط . طواف . مطاف . معاوی  
 با هر فریق طریق مرابطه را مربوط داری منتفع خواهی شد  
 طریقه خود را محفوظ بدار و تقبیح طرق ارباب طریقت مکن  
 تمام طرق مختلفه اهل طریقت دارند تو از طریقه کثاری  
 خراط بخراط خراط خود مستغنی از خریطه سازیست  
 خیاط اگر خیط کند و لباس را خراب نماید ضامن است  
 عالم بر بی عامی خیاط بوده نصیبی بخیط را خود ضامنی  
 دقت در نظافت مطبیح مقدم بر نظافت طبیح است  
 در صحت مزاج طبایح غایت دقت لازم است که مطبوع مرض نیاورد  
 طبیح طلاب با خورش مطالعه و کتب مطالب آله اطعمه است  
 مطبوع خاترا موافق حفظ صحت اختیار کن نه مطابق حفظ ولادت  
 طواف بر غیر کعبه حرام است و هفت شوط بکطواف است  
 مطاف کعبه دل افضل از مطاف کل است  
 خطبا مطوفان کعبه و طنند  
 نائی بر طواف مطوف اجیر میکنند و جاهل معلم  
 مطبوعات عانی اقرب بر حفظ الصحه است  
 طبیح در ظروف نقره مطبوعتر از دیگر ظروف است

## (درس هشتاد و دویم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف طاء)

طایفه . طوایف . طهر . ظاهر . طهارت . تطهیر . مطهرات . طهران  
سقط . سقط .

هر ضایفه از طوایف را مطابق است و طریقه طوایف  
از هشتاد و دویمات مخالف کبیه تنها طواف کعبه مسامین است  
مخالف تمام مال مؤمنه بیت المقدس است  
کعبه و بیت المقدس هر دو خانه خدا و عطاق خراستانان است  
انکه معتقد بظهارت و شفاست نیست خود نجس است  
مطهرات در شریعت مطهره دوازده بود سیزده شده  
یکی از مطهرات عطاقه در طهران باید بان است  
اهل بیت ظهارت خود دعوی ظهارت کردند خدا آبا تطهر فرستاد  
انکه را قرآن تجیس میکنند خود در حق خرد دعوی ظهارت میکنند  
در غیر طهر داخل حرم مطهر شدن حرام مالمق است  
او این مطهرات ایست و ایمان مای هر کافر  
هر نبی ظاهر است تا ظاهر نبودش ظاهر شود  
تا آداب تطهر را ندانی هر چه ظهارت بدی خناس بد ز بهاوری  
بچه سقط شود بهتر است که سقط کو باشد  
سقط گونی غلط است بهتر سقط باشد  
اداره دایر مهگت که سطلات چنین را حفظ میکردند امر پینمبر و طاع میشد

## ( درس هتادوسیم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف ط )

اسقاط . مسقط . مسقطی . سقوط . ساقط . غلط . اغلاط . غلطات  
 قسط . اقساط . اسفاط

در شهر مسقط مسقطی خوب می بخته اند ولی اهالی اسفاط شده اند  
 باسقاط هر خیار اختیار ساقط نمیشود

نکاح باقساط طلاق و خریدن بقساط فروختن اسفاط خیار نمیکند  
 غلط گوئی مگوید ما غلطات کلام را کشیم پس خودش واجب القتلتر است  
 غلط را محو کن تا دوباره بفراط نیفتی

غلطات را استنباط بکن و بروی خود و صاحب غلط مبار  
 و غلطه مکنی که اشلاط خود ترا پوشانی این خورد غلط غلبتی است  
 اگر نتوانی اقساط قرضت را بموقع برسانی دو قسط را روی هم هیچ نمیتوانی  
 اطمنانی که بدای اقساط داری همان اقساط را قسط مخارج کن  
 طلاقت اولیه قرض بخواه را بطفره های ثانوی اقساط ترجمه کن  
 در مطاوعه اولیه قرض دهنده متذکر سقطات مطالبه ثانویه باش  
 طلبات عندالمطالبه را تحملات طولانی تهیه فرما

قرض خواه که قبض عندالمطالبه میدهد نمبخراهد وجه قرض بدهد  
 قبض عندالمطالبه عیناً سند مسامحه است

نداده باشی بهتر است که بدی و بدتر باشی

تو که از ندارم میرنجی از بده بروم چه خواهی کرد

( درس هشتاد و چهارم - در کلامهای دایره کلّیت حروف ظا )

ظرف ، طرف ، مظهر ، ظریف ، ظرافت ، ظرفا ، ظفر ،  
مظهر ، ظل ، ظلال ، مستظل ، استظلال ، ظن ، ظنوز ، ظنّبات ، مظنه

تنک ظرف باشد و در شاید شکیبائی کن

حما و شراب از ظروف طلا و نقره خوردن و آشامیدن حرام است  
ظرف ظاهر باشد و مظهر فنجس حمل از مبطل نماز نمیشود

ظرافت بسیار هنر ظریفانست و عیب حکیمان

ظرف زمانه را هر چه آب بگیرد ظرفا در روی آینه زیر آینه سبکترند  
ظرف هم هر چه ظرفیتر باشد خفیهتر میشود

تا بر نفس خود ظاهر نیایی بر دشمنان خارجی مظهر نمیشود

در ظل عدل مستظل باشی بهتر که در ظلال ضوپی استظلال کنی

سلطان عادل ظل الله است و اطاعت امرش عبادت الله

بر طین خود عمل نکر که بعضی فزون گناه است

از که بر ظنّبات عمل میکنند ابداً عمل و نوق و اعتماد نمیشود

عاقل در غیر از مواعع ضرر عمل بر مظنه میکنند

ظنّبات خود را مظنه وقوع دهی پشیمان خواهی شد

ظریف طبع باش ولی ظریف زبان مباش

ظرف زمانه پیش از این ظلم و استبداد را گنجایش ندارد

ظروف فیروزه شهر قم از روبرك می آمد بهترین ظروفات بود

دو دقه از زویك دقه از حفظ بنویسید

۸۶

( درس هفتاد و نهم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا )

ظهِر ' ظهور ' ظاهر ' اظهار ' مظاهر ' مظاهر ' ظواهر ' ظهِر ' ظهِر ' ظهِر

ظهِر ' اظهار ' مستظهر ' حظ ' حظوظ ' محظوظ

نماز ظهر را در اول ظهر و نماز عصر را در اول عصر باید خواند

بازظهار بی طمعی دام طمع نکن

ظهور امام عصر زمانی اتفاق می افتد که کردار و خصلت قابل اداره یکمدیر باشد

اظهار تقوی و تقدس معنی ریاست و ریاضت و شرکت و شرکت و شریک و شریک است

افعال خود را مظاهر اقوال خود قرار بدهی حاجت باظهار نداری

بی بر بواطن مطالب نبرده ظواهر آنها را شد مگیر

آنچه در ظهر ورقه خواهی نوشت در حاشیه ورقه بنویس واضح و ظاهر تر شود

اگر تو بر اسق ظهِر دوات باشی ظهِر ملت هم میشوی چنانکه شد

باستظهار ظلام ظلم بر فقرا را روا مدار که مظلوم ظالمه میشوی

ظهِر فقرا و درویشان باش و مستظهر به خداوند

حظی بالاتر از بی احتیاجی و گنجی مأمون تر از فقر و غنا نیست

محظوظات نفسانی را حظ ندان که عذابش ضعف آنت

از معاصی محظوظ باش که نادم و منبون و مفتضح میشوی

اظهار نکر فتن را وسیله گرفتن مکن و بی طمعی را دام طمع

صلاح ظاهر را دلیل صلاحیت بدان تا خدای تعالی ظاهر شود

بر ظاهر من تامل بنظر می آید تو نیز بی تامل بنظر ظاهر من را چنین کن

( درس هشتاد و هشتم - در کلامهای دایر بر کلمات حروف ط )

کظم ، کاظم ، کاظمین ، کاظمین ، لحظه ، لحظات ، ملاحظه  
 ملحوظ ، لحاظ ، نظیف ، نظافت ، نظیف ، نظیفات ، نظیف  
 کاظم قائم است و قاضی باند که غضب سوهان عمر است و کظم غیظ مرید عمر  
 شهر کاظمین مدفن کاظمین است که امام هفتم و امام نهم باشد  
 مدت حیانترا بکلی لحظه فرض کن و آن بکلی لحظه را غنیمت دان  
 لحظات خود را آنکه دار تا از لطافات داین محفوظ باشی  
 خدمات ضعیفان را بین رضامند محوظ بدار

مستقیبات عقل و شرع را بهر لحاظ باشد تصحیح نمیتوان کرد  
 شخص نظیف نادراً ضعیف و نجیف میشود مگر مقید باشد  
 نظافت منزل و مسکن الزم از نظافت طبع و طعام است  
 اهم مسائل حفظ الصحه مسائل نظافت است

نظیفات از آله کثافات از مملکت نه از خانه بکوچه و از کوچه بفرستان  
 نظافت مدامین اولین نقطه نظر ختم المرسلین است  
 اگر نظافت بجهت صحت عامه است عمده نظیف در اجنبین کثیف باشد  
 کوجه را منقطف نکه دارید نادر خانه مریض نباشید  
 نظافت عمومی باشد فایده نظیف حاصل نخواهد شد  
 کظم غیظ احسانیت که بغایت محبوب خداست  
 در بدایت ملاحظه نهایت نشود ندامت خواهد رسید



۸۸ دو دفعه از رو یک دفعه از حفظ بنویسید.

( درس هشتاد و هفتم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف ظا )

نظر ، انظار ، ناظر ، منظور ، مناظره ، استظار ، منتظر

مناظره ، نظارت ، وظیفه ، وظائف ، موظف

نظر قلمه بان قلبت و زبان کلید در آن قلمه

تا کار از انظار کنار نباشد منظور خدا نمیشود

خداوند را در هر محضر حاضر و ناظر بدان

کارت را لله کن خدا در منظره عموم می آورد

از مناظره اجتناب کن که از نظرها می آفتی

در هر کار استظار اجر غرار کرد کار نداسته باش

در خیرات خود منتظر عوص باشی بی اجر خواهی شد

خود را ناظر دخل و خرج زمانه کن و از داخل و خارج از بهر عیبت بردار

ناظر را واجب نمیدهد که دخل دارد و ما اثر اضیحه میکند که با وجه دخل دارد

خود را بوظیفه از وظائف خدمات نوع موظف بدان

من که وظیفه خور نوع خود هستم پس بخدمات نوع موظفم

وظیفه من هفت خورد نیست و هر که ندهد وظیفه من تلفی شدن

وزیر و نایب و وظیفه خواران را تقبیح میکنند خود میداند

هافت بالاتر از این نمی شود که از روس قرض کنیم بوظیفه خواران دولت دهیم

تزیب لباس تمیز است اگر نظیف باشد

در هام مناظره اطفال را نهایت حاضر باید داشت

(درس هشتاد و هشتم - در کلامهای دایر بر کلام حریف ظالم)

ظلم - ظالم - مظلوم - مظالم - مظالمه - انظم - منظم - ظلمات - ظالمانی ،  
حفظ - حاقبانه - محفوظ - محفوظات

ظلم عاقبتش و خبیه است و ظالم رحیم  
آه مظلوم از نادرخت عمر ظالمست

رد مظالم را بر ظالم میدهد که در شیخ مظالمه شونده این خود مظالمست  
ظالم که در ایام مظلوم افتاد رو باه شورش کار است

مظلوم که بر شیخ ظلم استنهار بر ظالم میکند از ترس بی  
تعب ظالم ظالمست قاف می آورد

ظالم در نزد ظالم میکند که رفع ظالمت کنند خود و ظالم میوه می شود  
ظالم بودی مظلوم شدی بر ظالم دیگر ظالم میکند ظالمت را می شود  
از مظالمین رفع ظلم کن نه چنانکه مظالمه بر کردن تو بماند  
در شب ظلمانی نشسته کنیدن آسان تر است در محاکمه از دلال مظالمه شدن

بهترین مس و عاقل بنویس بهترین نکته با تراضی کن

مخفوات خود را بنویس تا محفوظتر بماند

ظالم با همیز از مادر زائیده شدند فقط نفاق مظلومین حربه آنهاست  
ده نفر مظلوم تحمل مظالم از یک ظالم بگذرد مظلومین دارین خواهند بود

اکثریت مظلوم از ظالم ممنوع نمیشود مگر ظالم هم باشند

صد نفر کاشی منافق مظلوم دو نفر ظالم متفق شدند

دودفه از رو يك دفه از حفظ بنویسد  
( درس هشتاد و نهم - در کلامهای دایر بر کلمات حرفی ظا )

محافظات ، محفظه ، حفظه ، حفاظ ، تحفظ ، مستحفظ

محافظات دین باحفظ احکام دین است نه بحفظ کتاب دین  
در کتابخانه مرحوم پدرم پنجاه هزار جلد کتاب دارم که همه را حفظ کرده‌ام  
برای حفاظت هر چیز محفظه بساز تا محفوظ بماند  
بحفظ ظواهر الفاظ امانتی نکان که یعنی میشود  
حفظه کتاب را محترم دار که حافظ دینند

دار الحفاظ مشهد مقدس بجای چهل حفظه چهار صد مستحفظ دارد  
امین اوقاف برای تحفظ موقوفات بهتر از صندوق آهن محفظه میباشد  
مستحفظ مرا خدا محفوظ بدارد که اگر او نبود حافظه مرا زد پرده بود  
مستحفظین سر حدات دهات خود را سپردم که بجای حفظ  
حدود حفظ اتحاد بکنند اتحاد محفوظ باشد حدود چه لازم  
خاکی را که پوسیده تن مردان متعصب عبوس است فدای عشوه  
زنان جلف و اوس گرجی و روس نباید کرد ؟  
چه منفی بالانرازان که صده ویرانه بدهم يك دل آباد بخرم  
الفاظ مرا که از خاطر اناضات عرفی زیاده بود مسائل سرحدی پریشانم کرد

﴿ درس نودم - در كلامه های دایر بر کلمات حرف عین ﴾

اعاده - اعاره - اعاده - اعاشه - اعانه - اعادی - اعالی - اعظم -  
اعتبار اعتذار ؛ اعتزال

مطلب هر چه ساده وسطی باشد اعاده نظر لازم است ؛  
اعاره شرفیت واستعاره عار

اعاده بر خدا رو بخدا رفتن است نه اعوذ بالله گفتن  
به سعادتی بلا تراز این که کتب شبانه روزی بسازی و اعاشه ایتمائی

اعلی ترین اعانه بر ایتماد اداره اساس تربیت آنهاست  
اعادی خارجی را چاره سهاست اگر اعادی دوست نمای داخلی بگذارند

اعالی قوم عبارت از معاوین بر هارف قوم است  
اعظم همت را صرف اعظام علما کن تا جهل مغلوب شود  
علم شرف اعالی است و ثروت ادائی ؛

اعتبار هر مات بقدر دیانت ان مات است  
اعتذار کتایه از اعترافست و ثواب مقصر منافی با نجابت

اعتزاز در معزولی نه از راه عزلت است بلکه برای حفظ حدود عزت است  
عزل حاکم عادل ظلم است و اگر ظالم است نصب ثانوی اظلم است

اعاظم رجال مملکت را بزل بیجهت بیهظم کردن چرا  
عزل بیجا عار معزول را از مباه برد

معزولی حکام از بس عادت شده عدل و ظلم از مباه رفتن

دو دانه از رویك دانه از حفظ بشویسید ۹۲

( درس نودویکم - در کلاه های دایر بر کلمات حروف عین )

اعتضاد ، اعتصام ، اعتقاد ، اعتنا ، اعتلا ، اعلال ، اعتلال

اعتدال ، اعتماء ، اعتراف ، اعتکاف

اعتضاد ضعا دست گز عقی است

اعتصام معصومین دایم بر توبه بود تا باصیان چه کنند

عقاید عوام عبارت از آه ظنی است که آموخته و ترسند تا بر خود استقامت

اعتقاد بصوت ماز و جان عوض نیاید - چه رسد به روح و الا فالجان

عقیده ها آخوندان است که مطابق عقاید عوام حروف بزنند که بد اعتقادشند آس

خلاف متقدم را تصدیق دامن از علم عقیده بتدین است

بد عقیده بهتر از بی عقیده است که مرد بی عقاید ابد اعتماء شاید

بر لب پرست اعتماء روان و پرپی عقاید اذنا ناره است

اعتلای ظاهر با اعتلال باطن مثل دو عطف من میباشد

اعلال صبری را توبه مامین مستهزئك منك میداند و جهنگ و جهو اند

اعلال مشتقات مخصوص در معنای اعتدال واحد است

عمر و را دایم اعتراف بر جهل است تا چه رسد بر جاهلی که عمر فان میداند

بسا معتکف که بعد از سالها اعتکاف باز از معاصی معاف نمی شوند

جاهل هر چه با اعتلا باشد مورد اعتنائش خواهد شد

انکه استنجدند مراد استمد پیدا کند هرگز اعتماء در انشاید

ایمان اگر اعتقاد بخدا و پیغمبر است حزیت پرستان کافر که باشد

## ( درس نود و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عیا . عیادت . عید . عیاد . عیاد . عبودیت . عابد . عبود . معبد .  
 معابد . عیب . تعدی . عزیب . عزوبت . عزیز . اعزاز  
 عیا لا یقتربن الیه علماء و اعبانست بدست و بی تہیچد مکر عیای وطن  
 عیادت عبارت از ادای فرایض است تعبداً بدون توقع اجر و مزد  
 عید صالح صاحب طلب میشود مثل من ککه بر قویتر از خود چگونه  
 عبودیت بخارج میدهم

عابد آنست که اگر صالحا او را فاسق بداند ملول نشود  
 عابد که در معبد خود روی بر معبود میکند پشت بر عباد باید باشد  
 افضل معابد مساجد است انهم که در میان عباد مورد عباد شده است  
 دو عابد در سر معبدی دعا کردند دو محراب از معابد خود بناها بنحشیدم  
 یکی را کناسه شرک و دیگر را کنیسه الخاد  
 عمارتی را که بانندی بر عمله و عدوان در مصالح معبود میشود معبدرا انشاید  
 تعدی آما بر نوکر نوکر را متعدی تربیت میکنند  
 عزوبت راحت است اگر اطاعت نفس نباشد  
 عاقبت بخیر اتملی است که عذاب عزب دفتر ندارد  
 مهمانرا اعزاز کن که اگر در نزد تو قربی ندارد در نزد خود عزیز است  
 میخواهی همه جا معزز باشی طالب عزت باشی  
 عزت طالبان دایم در ذاتند

( درس نود و نهم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عزیز . عزیز . اعزاز . عالی . اعلی . عادل . عدول . تعدیل  
 عدالت . عزم . عزیم . شعله . اشتعال . منتعل .  
 هر قدر عمر ترا عزیز بداری آنگذر عزیز خواهی شد  
 اعزاز عمر به تحصیل علم است و ابطال آن بجهل و بطالت  
 برای خرد از خرد عزیزتری تصور کنی هرگز بهزت تیرسی  
 اعلی نعمتی که در قیامت مسئول آن خواهی شد نعمت عزیز عمر است  
 علو طبع و همت نداشته باشی هزار اجل عالی بگویند پستی پستی  
 حاکم عادل را مزولی عار نیست اگر از پی علمی نباشد  
 برای کسی که عار دارد عار جهل از هر عاری بالاتر است  
 اول تلامت جهل آست که کسی خود را عالم داند و از تحصیل علم عارش آید  
 نار جهل چون منتعل میشود جهاتی را میسوزاند  
 عدالت ثابت میشود به تعدیل عدول و تصدیق عقول  
 عزم هر چه عالی باشد تا جزم در آن نباشد عیب است  
 بهزیم خواندن خرد از مزرعه نیرود دفاع لازم است  
 مردمان معزز را محترم بدار و در موارد مهمه حرمت بگذار  
 تعدیل عمده خلوت سرپوش ظلم و خیانت نخواهد شد  
 هر کس پیش خرد عزیز است تو نیز اعزازش کن خود عزیز تر میزوی  
 عدل در ختی است که ثمراتش آفت ندارد

(درس نود و چهارم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین)

عزیمت . عزالت . عدرت . اعسار . معسر . عسکر . معسکر . عشا . آتشی  
عشر . عاشر . عاشورا . عشرات .

کسیرا که عزیمت حرب باشد حزیمت سپر خواهد شد

عزالت در زمان مزولی مثل عدل در زمان ضعف است

عدرت عشا پر را عدرت خود دان و رفع اعسار آنها را واجب شمار

معسرین را محسن باش اگر چه محسن من معسر من شد

بمزایم خواندن من کلوئه دشمن سرد نمیشود تو خود جنگی باش

شاه عادل را رعیت عسکراست

تفریح گاه ملت معسکر دوانسب و تماشا گاه عسکر معرکه اعدا

کفاره نسیان نماز عشا روزه فرداست

اول وقت نماز عشا غروب قرص آفتاب است یا زوال حمزه مشرقی

وقت آتشی بعد از عشا معین شد که بخوری و بخوابی و صبح خیز باشی

عشر هر ماه عاشورا بود تا بر آخر عشر محرم علم شد

عشرات اگر حفظ مرائب آحاد نکند خود با آحاد نازل میکنند

روزه عاشورا بذهب جعفری حرام است زیرا که عهد نبی امیه است

زیارت عاشورا عادت شود آرات مخصوصه دارد

زیارت عاشورای سیدالهدایت که در ذایل اخلاق را داعی عمده و مجرب است

زیارت اربعین را يك اربعین عادت کنی بترك تعدی معتاد میشوی



## ( درس نود و پنجم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عم . عمه . عمو . اعمام . عمامه . عمایم . لعن . ملعون . ملاعین . لعنت .  
 متمم . معتقد . عیش . عشرت . عفاف . عفت  
 عاق بر عم و عمه حکم عاق بر والدین دارد  
 بنی اعمام را احترام کن چنانکه اخوان را  
 عمامه کلاه ارزانی است اگر برای کلاه برداری نباشد  
 علمای نزاری بروت اگر معمم نبودند عمامه من بسی شرف من بود  
 عمامه لباس عمومی افغانست اعم از اینکه عالم باشند یا عوام  
 من لعن بر ملاعین را مایه عتو معاصی خورد میدانم عمرو نجیبم میکند  
 لعن بر دپکری که مزید ثواب نخواهد شد پس صلوات بفرست  
 کسی را بتبیه لعنت لعنت کنی خورد پی شبهه ماهونی  
 راوی اگر متمم است لعن بر متمم و عصیت است  
 راوی را لعن کردن و روایتشرا سند دانستن حماقتست  
 روایاتی که بر طبق معتقد من باشد متمم است والا نفواست  
 در روز عیش و عشرت عشایرت را فراموش نکن تا در روز طیش و  
 عشرت فراموش نتوی  
 ارباب عمایم را محترم بدار که در اباس علمند  
 سادات افغان دپک کردند در زمستان عمامه سبز میکنند اشتمیم که زحمت کمتر دارد  
 معمم بی علم باشد و کلامی عالم عالم خراب میشود

دو دفعه از رو يك دهنه از حفظ بشویند

۹۷

( درس نودوشتم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عصا عصمت عاصم موصوم عفونت متعفن لعن عفو معاف  
معفو عاصی معاصی عقاب عقب عقوبت توسعه وسعت  
زن وشوهر امین عصمت همدیگرند

عفت زن بقدر عصمت شوهر خواهد شد نسبت بیاس ناموس  
زهای معقوده اگر موصومه دیداشند و اگر بی ناموس شوند تقصیر باشوهر است  
مواك عفونت دهان را رفع میکند

ملائکه از لعن دهان کذاب در عذاب آمده لعن میکنند  
عفونت دهان دروغگو تا جایی میرود که از دروغش رفته است  
در عفو لذتی است که در انتقام نیست

مقصرین بر خود را معاف بدار تا تفصیرات تو نیز معفو شود  
عقاب معاصی در عقبت آنچه در دنیا معاصی میرسد مکافاتست  
تمقیبات نماز وسعت رزق می نمشد و عفو عقوبات

توسعه در معاش عیال وسيله وسعت در عبادتست و بخلاف آن فقیر است  
تو اهل و عیال را وسعت بده تا خداوند بر تو وسعت بدهد  
عصا عاصم از خطر است اگر اسباب خطر بدبگری نشود

تو که قدرت يك عفو نداری از هزاران تقصیر چگونه معاف خواهی شد  
صدمه مقصر را معاف بداری صدویکمی شخصاً عاصی و منتظر عفو است  
خوناب قروح و جروح معفو در نماز هست ولی در نجاست باقی است

دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسند

( درس نود و هفتم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عقد عقود انعقاد منعقد عقیده مقیده عقرب

عقارب عاق عقود عقیقه عقل عقلا

عقد هودت را بعنوان جرئی فسخ مکن

رشته عیب که بی عقده شد دامهای حوادث میکند

عقودات شرعیه در موارد عسرت بغیر صریحه باشد سابقست

کسیکه عقاید مختلفه را معتقد میشود خود بی عقیده است

انعقاد مجالس تفریه و تیاتر شرعا حرام نیست اگر محرمانت نباشد

نوعی با اجاب مباشرت مکن که عقد محبت عقده پیدا نکند

افضل مجالس که منعقد میشود مجلس تحصیل علوم است

حاکم متعددی حکم عقرب دارد که احشای مادرش را میخورد و راه صحرایم بگیر

فاق بر والدین را امید عفو نیست زیرا که شفا خصمند

ظلمی بالاتر از عقوق نیست زیرا که تضییع حقوق است

عقیقه مستحب و داعی بر حفظ اولاد است

عقل عقال شتر آدم خوار نفس است

عقل بی-ق لامحاله عاقل دوست باش اگر چه برای اینهم عقل لازمست

عقلا از جهال استغنا میبرند و جهال خود را مستغنی میدانند

علامت عقل تو همین باشد که خود را جاهل و محتاج عقلا بدانی

میزان مقادیر عقل را فقط باقلمه قوانین روحانی وزنه معین میشود

( درس نود و هشتم - در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عقل عقلا نقل عقول لا عقل عمیم عکس عکاس منعکس

معکوس علیل علت معلول معلل

علامت عقل حشر باعقلاست و منافرت ارجهال

کسیکه عقل خودش را در معقولات خود کافی میداند ابدأ عقل ندارد

اگر تو عمرا عقل از خود بدانی و مشورت کنی عقل تو کم میشود

عقلا ابدأ بر عقول خود اعتماد کرده دایم مشورت کرده اند تا چه رسد بمن و تو

انکه عقل از تمام عقلای عالم بود ( رومی زدی عقلا ) میگفت

عقل قبل از اقدام عقل انجام میکند

برای عاقلان مصایب جهان انقلاب زمان نخواهد بود

سه به لایه لایه کسی است که حضرات جهل را از بخت می بیند

مادر عقیم و باقر باشد بهتر که فرزند عفور بزاید

عکاس عالم جیم معکوس را منعکس می بیند و بعکس میخواند

برای هر علت علیل معلل در کار بسیار

عقل معلول معلول معلول معلول معلول معلول معلول معلول معلول معلول

بالمثل عام بجای نشنك و عمل بجای نشنك و عقل بجای چاشنه درفشنكست

عالم احق بسیار است و جاهل عاقل که باب

عام و عقل بجای زند و زنده است و اسایش بجای نار

از شنك چینه قیچینه اقیل تحصیل آتش ممکنست و از چینه قیچینه شنك غیر ممکن

۱۰۰ دو دفعه از رو يك دفعه از حفظ بنویسید

( درس نود و نهم — دو کلامی دایر بر کلمات حرف عین )

علاج مهالجه استعمالج عفن متعفن علاقه علمه علمه نعلق  
تعلق نسلیق متعلق علایی نعلق  
علاج وانه قبل از وقوع باید کرد  
مهالجه امراض روحانی الزم از علاج او حاع جیهان است  
کاویکه علاقه عفن میخورد شیرش متعفن و شایسته استعمال نیست  
علاقه توکل را قطع کردز و بهر علمه و مضنه تعلق نمودن دور است  
عاقه خود را بعلايق دنیوی طووی کی که قادر بقناع علاقه ناشی  
در وساطت امری نملل داری نعلق بمحال چرا مهکی  
بهر چه نعلق یافق خود را بر ان نعلق کردی  
مطلبی که نعلق بر تو ندارد اسباب ناجبی حواس خود مکن  
شرف عام متعلق بعمل علماست  
از اجل نعلق می تری خودت را بمتملهات مرگ نعلق مکن  
نستعلیق حرف زدن و در عشق نستعلیق عمر تمام کردن هر دو غلط است  
نخط استعمالق فقط خط در باری باشد بی لطف نیست  
اسهل طرق استعمالج دفع دواعی مرض است  
مرقدر که داعی مرض موجود است مهالجات مهالجه علاج نخواهد شد  
غذا را نجویده بلع نکفی محتاج مهالجات متعنه نخوای شد  
امراض عمومی استعمالج نشود مهالجه بر احاد موجب صحت نخواهد شد

دود فعه از رو یکد فعه از حنط بنویسند

۱۰۱

( درس صدم - در کلامهای دایر بر کلمات حرفی )

عسل . عسلی . سعاله . مسعل . اشتعال . مستعل . علی . علوی . عمامه  
معوم . عمایم . معمین

علم فلاح معومون نمکات سرد عسل از رو میسود

عسلی چهار وصله ایست که حضرت مهین بر امت خود واجب فرموده  
اگر عمل نماید علم ناسد عمامه امیدوار که نبود عسل در علم - همین - ناسد عمامه  
نام بیعمل زنبور بیمساس : سعدی

عدل جاهل شعله آتش ظالم است

عالم ناپرهیزگار کور نیست مسعده دار : سعدی

اشتعال آتش جهل ناپره فخر را مستعل می کند

یهودی زاده علوی ناسد شاهر ادد مسروحه مهاب حد اهد

حجرت عمر ناعلی ناعدهات علی و عمر امره و مع همدی بهیما ناسد  
عمامه اگر خود عمامه نباشد رفیع عمامه نمیکند

ارباب عمایم اگر اهل دمایم باشند بجه بر کلاه شرف دارند

ب پرستان طاهرین اگر حرمت معمین در عرضی نند و نند عمامه حصه سال ناد

هر که معوم نسد و در شمار نخب الخائف نیند دارد هم کرده اسب

معوم بی نخت الخائف نمار نخواند وزن درو بنند در ده ناز راه برود کامل دارد

یکی از ائمه اموات عمامه اسب پس معومین باید بی آزار بر از معوم نند

انانکه علی را حایبه اول معتقد نند باید معومین و نپه ندر با نخب اسب احسان ادعان کنند

## ( درس صد و یکم — در کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عین • عینک • علم • عالم • عامان • تعالیم • تعلم • معلم •  
 علم انسان عین انسانست و انسان بی عین عین بی انسانست  
 جاهل عالم نما کورست که عینت زده نماند  
 عامارا دوست نمیداری زیرا که عالم نیستی  
 از بحالت است که علم و مال را دوست میداری و عالم و مالدار را دشمن  
 علم ثروت عمومی و علم انفعالیست اگر چه در یک رسید  
 پولد را بجهت پوائش تعلق میکنی و میدانیکه بتو نمیدهد پس علمرا  
 دوست بدار که نخواسته میدهد  
 عالم دوست نمیشوی چون نفع علم را نمیدانی بخلاف پولدار  
 جهان از علم تمام درواختند و عالم از جهل جهان در رحمت  
 عالم حرسوار که همه را جعل و میجوهد رهبری یاران بهش خواهد شد  
 عالم که راجح خود را در جهل عامه میداند منتور عامه میسود  
 علم و احب عالم است و تعالیم و احب کائناتی  
 بی تعالی ایرائیان هر دو را علم آرد و هر دو را مهم  
 لسان عالم است که علم نسبت و تعالیم خود تعالی است عاقلان  
 تعالیم تعالیم نیایان تعالیم اخباری نسود  
 او این وسیله مهم معارف بسیس دار العالمین است  
 تعالیم طریقۀ تعالیم بدو آدر میدهد تسهیل تعالیم است و احیراً در تبدیل حروف

( درس صد و دوم - دو کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

دارالم . دارالمعاین . معم خانه . تعایم خانه . معامین . متعامین . تعمیم . تومین  
 معلم که شهادت نامه تعایم در دست ندارد تعایمانس منتج ندانم میباشد  
 معامی نادعوی معلوم نیست و زبانی هم قوت اجراء معامی میدهد  
 معم باید طرف بر ف و و عایم باشد از روی قواین معروفه عالم  
 اواین دژ عالم که برای ایرانیان لازم است معم خانه است  
 چون معنی معامی را ندانسته ایم تعایم خانه را معم خانه خوانده ایم  
 از صد نفر متعامین معم خانه چهل نفر معلم و دهی می آید  
 ده یست نفر متعامین معم خانه ده نفر معام خانه و ده نفر معم میشود  
 تا اصول عایم معیم نیاید یا کوبه عایم یا شراب  
 اگر معلم عالم بعنوان معیم باشد یکدقه در تمام بی عملی نماید  
 روح معلم در هر عمل بدو قه و تمام است  
 معامین نمایند و معروفین معامینند  
 ایسکه متعامین بخلاف عاید معامین دشوار میکنند از عیب عایم است  
 معلم بر جهان حالات معام است اگر معلم معوم بوده است  
 اگر شخصی از معامین مرتب دیند معلوم است که معم دار معیم یانه  
 معلم متقی است مگر نیست که متعامین ماخذ بر آید مگر اعم از معام است  
 تکس داخله معامین در انواع معامین متعامین منعکس است  
 معلم که از معنویب غاری شده به عایم معنویب از دست معامین بدو خواهد شد



## ( درس صدوسیم - دو کلامهای دایر بر کلمات حرف عین )

عین . اعیان . اعمی . عموم . عوام . عمد . عمود . عماد . عمید  
عجین . مجاه . مجول .

شیء منجس وارد بر کر شود یا کست بعد از زوال عین  
اعیان دوات بمنزله عین دواتند چنانکه یا خوابند یا خار  
مرد اعمی معلومات عالم را عبارت از ملموسات خود میداند .  
عوام بر مجهولات خود علم ندارد زیرا که مجهول از معلوم تولید میکند  
عام عبارت از احاطه به مجهولات است یا عبارت از کشف مجهولات  
مکروهات عمدی بمنزله عصیانست و عصیان غیر عامد معاف  
صلوة یا عماد دین است یا عمود سر مصلی

علماء الفاب دواتی فاسق میکنند ولی اعیان دوات را فرو نمکنند  
عین الدوله از عین الکمال معنون بنامد عین الکمال کامل نیست  
انسان عجین بانس است داعی و حشمت سو تربیت است  
مقوی تر همچون کم خوردنست و زیاد کار کردن  
عجابه کار صحیح را محبوب میکنند و صبر کار محبوب را اصلاح  
عجول دایم نادم و افسرده و ملول است

در دفع معایب ملی که نشی از استبداد اعوام و دهور است عجابه ضرور است  
سرور اعوام مردم عوام را عالم میکنند اگر علما تجاهل نکنند  
عمید الاطبا عمداً مرضاراً . . . . که میادا در معالجه سهو کنند